

ماهیت فقه سیاسی

از منظر آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی^۱

سیدجواد حسینی خواه^۲

چکیده

انبوه مسائل سیاسی و ضرورت نگرش جدید در پاسخ به مسائل فقهی، ایجاد دانشی مستقل یا میان‌رشته‌ای با عنوان فقه سیاسی را سبب شده است. به طور طبیعی اولین بحث در فقه سیاسی و بلکه هر دانشی، بحث از ماهیت آن است. ماهیت‌شناسی دانش نوعاً بر تعریف، موضوع، غایت و ساختار یا تنظیم منطقی مسائل آن علم، متمرکز است. بر این اساس پژوهش حاضر در صدد است تا ماهیت‌شناسی فقه سیاسی را از منظر آیت‌الله محمدجواد فاضل به بحث بگذارد. بنابراین ابتدا با رویکرد توصیفی - تحلیلی، تعاریف و دیدگاه‌های مطرح درباره فقه سیاسی بررسی و ارزیابی می‌گردد و در نهایت، تعریف، غایت و تقسیمات فقه سیاسی از منظر ایشان به بحث گذاشته می‌شود. به اعتقاد ایشان موارد سه‌گانه فقه سیاسی را باید در نسبت با تعریف فقه، غایت و تقسیمات آن ارزیابی نمود. از منظر ایشان تعریف مشهور از فقه و تقسیمات آن جامعیت لازم را ندارد و تعریف امام خمینی علیه السلام را دقیق‌ترین تعریف از حیث موضوع و غایت فقه می‌داند. علاوه بر این، در بحث تقسیمات فقه، ایشان فقه را به دو قسم فردی و اجتماعی تقسیم کرده که قسم اجتماعی فقه از نظرگاه ایشان، مقوم تعریف فقه سیاسی است.

واژگان کلیدی: فقه، سیاست، فقه سیاسی، غایت فقه، تقسیمات فقه و فقه سیاسی.

۱. این مقاله مستخرج از مباحث جلسات پنجم تا نهم درس خارج فقه سیاسی معظم‌له می‌باشد.

۲. دکتری فقه سیاسی و معاون پژوهش مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام؛ sj.hoseini@gmail.com



مقدمه

تشکیل دولت اسلامی شیعی به رهبری امام خمینی علیه السلام بیش از پیش فقه را در معرض پرسش‌های حکومتی قرار داده است. پیش از این به دلیل مبتلا نبودن به مسئله حکمرانی دینی، ضرورت پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی کمتر در میان فقیهان و فقه‌اندیشان احساس می‌شد؛ لکن امروزه از یک سو تشکیل حکومت اسلامی و از سوی دیگر گسترده‌گی مسائل مطرح درباره حکومت‌داری و تنظیم حیات سیاسی جامعه، پاسخ به این مسائل را از منظر فقه می‌طلبد.

شیوه و روش صاحبان اثر و تألیف به تبعیت از منطق‌دانان کلاسیک بر این است که پیش از پرداختن به مسائل دانش، ابتدا و به عنوان مباحث مقدماتی، شناختی اجمالی از آن دانش را ارائه می‌دهند. از این مباحث مقدماتی با عنوان رئوس ثمانیه (هشت‌گانه) یاد می‌شود. البته این بدان معنا نیست که لزوماً در هر دانشی باید از رئوس ثمانیه بحث کرد؛ بلکه در غالب موارد به سه یا چهار رأس اکتفا می‌شود. البته گاهی نیز عکس این مطلب اتفاق و برخی مقدمات هشت‌گانه را به مقدمات ده‌گانه افزایش می‌دهند. پرداختن به مباحث مقدماتی در تألیفات فقهی و اصولی نیز به وضوح قابل مشاهده است. به عنوان نمونه آخوند خراسانی در کتاب گران سنگ خویش ابتدا بحث از مبادی را مطرح نموده است (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۷).

نظر به مطلب پیشین، چه فقه سیاسی را به عنوان دانشی مستقل و چه به عنوان دانشی میان‌رشته‌ای فرض نماییم، پرداختن به مباحث مقدماتی یا برخی از مؤلفه‌های رئوس ثمانیه، امری ضروری می‌نماید. این ضرورت در مورد دانش فقه سیاسی شدت بیشتری دارد؛ زیرا اگرچه بسیاری از مسائل این دانش در لابه‌لای مباحث فقهی مورد بحث قرار گرفته؛ لکن از آنجا که فقه سیاسی یکی از فقه‌های تخصصی نو بنیاد تلقی می‌شود، پرداختن به مباحث مقدماتی آن ضرورت و اهمیت دوچندانی می‌یابد. البته برخی نویسندگان و صاحبان اندیشه در عصر حاضر سعی داشته‌اند به مباحث مقدماتی مذکور بپردازند؛ لکن تا کنون مباحثی که بتواند مورد وفاق محققان، اساتید و فقه‌پژوهان عرصه فقه سیاسی در حوزه تعریف، مسائل و حتی غایت آن قرار گیرد، ارائه نشده است. بنابراین بحث در این زمینه تازگی خودش را از دست نداده و بلکه مقتضی است تا صاحبان اندیشه در این زمینه کماکان به بحث و تضارب آرا بپردازند. بر این اساس پژوهش حاضر سعی نموده است تا نظریه‌ی یکی از صاحبان اندیشه در حوزه فقه و اصول، یعنی آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی را که در حوزه فقه سیاسی و مباحث مقدماتی



آن تأملاتی داشته و در این زمینه صاحب کرسی تدریس درس خارج نیز هستند، به بحث گذارد و تبیین نماید. حاصل آنکه در این پژوهش با توجه به ارتباط انکارناپذیر فقه و فقه سیاسی، سعی خواهیم کرد با تمرکز بر مباحث درس خارج معظم‌له و با روش توصیفی - تحلیلی، ابتدا تعریف و غایت فقه را بیان کنیم و در امتداد آن از تعریف فقه سیاسی، غایت و مسائل آن بحث نماییم.

۱. تعریف فقه

۱-۱. تعریف مشهور فقها

صرف نظر از مفهوم لغوی «فقه» که «مطلق فهم و درک» یا «فهم و درک عمیق» معنا شده است، مشهورترین تعریف از فقه که در آن سعی شده تا معیارهای تعریف منطقی رعایت شود، عبارت است از: «العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية». در توضیح این تعریف چنین آورده‌اند که «علم» نقش جنس منطقی «فقه» را دارد. و مقید شدن آن به «علم به احکام» بیانگر آن است علم به ذوات و صفات و فراگیری آن، از دایره دانش فقه خارج است. هم‌چنین مقید شدن آن به «احکام فرعی شرعی» حاکی از آن است که فقه را به امور تکوینی و اصول دین کاری نیست. قید «ادلتها» بیانگر آن است که دانش فقه، دانشی حصولی و وابسته به استدلال و استنباط است؛ گو این که بدون ابزار استدلال و دلیل نمی‌توان به آن دست یافت. قید «تفصیلی بودن» نیز بیانگر آن است که علم حاصل از ادله شرع، علمی تفصیلی است. بنابراین علمی که مقلد از طریق رجوع به رساله عملی مرجع تقلیدش به دست می‌آورد، علم فقه نامیده نمی‌شود. (فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ص ۵).

ارزیابی

به نظر می‌رسد تعریف مشهور و رایج از فقه که با تغییر اندکی در بیان فقها مطرح شده جای تأمل دارد؛ زیرا ممکن است چنین اشکال شود که تعریف مذکور بیشتر بیان غایت و ماحصل اجتهاد است، گو این که کسی سؤال کند: اجتهاد کردن چه ثمره و فایده‌ای دارد و در جواب گفته شود: ثمره و نتیجه اجتهاد، علم پیدا کردن به احکام فرعیه است. شاید برای رهایی از این اشکال است که حاشیه‌نگاران و مصححان در مقدمه تذکره تلاش کرده‌اند در تعریف مشهور تغییراتی ایجاد کنند و به نوعی ابهام و اشکال مطرح شده را برطرف نمایند. در واقع ایشان تعریف اصطلاحی فقه را واضح‌تر و قابل فهم‌تر ترسیم نموده‌اند:



آن الفقه هو - تحديداً - العلم بالأحكام العملية دون الاعتقادية، و أن الاجتهاد يتأطر ضمن المواضيع التي ليس لها أحكام قطعية تدل عليها النصوص الثابتة التي لا تحتمل خلافاً فلا يسمّى العلم بالضروريات فقهاً و لا الاعتقاديات و لا الموضوعات الخارجية؛ بل يختص بالأحكام الفرعية الظنية المستنبطة (علامه حلي، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۸).

در این تعریف اجتهاد به عنوان بخشی از فقه تعریف نمی‌شود؛ بلکه از فقه به «احکام عملیه» تعبیر می‌شود. خصوصیت احکام عملیه این است که اولاً از احکام فرعی بوده و ثانیاً، ظنی - یعنی احکام ظاهری - هستند. و ثالثاً، مستنبط از ادله شرعی - اعم از عقل و نقل - می‌باشند. فارغ از این که انحصار فقه در احکام ظنیه محل تأمل است؛ لکن چنانکه روشن است، اشکال مطرح بر مشهور در این تعریف نمی‌آید.

۲-۱. تعریف حاشیه الوافی و مصابیح الظلام

برخی حاشیه‌نویسان در حاشیه یا مقدمه کتاب الوافی و مقدمه کتاب مصابیح الظلام - که هر دو اثر گران‌سنگ مرحوم وحید بهبهانی می‌باشند - فقه را چنین تعریف نموده‌اند: «مجموعه معینه من القوانين التي تنظم الاعمال الفردية و الاحوال الشخصية و الروابط الاجتماعية للفرد مع ربه و مع عباده و مجتمعه.» (بهبهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۵ و ۱۴۲۴ق، ص ۵) بر اساس این تعریف، فقه مجموعه‌ای از قوانین (احکام قطعی و ظنی) است که توضیح می‌دهد عبد با خود، خدای خود، سایر بندگان و اجتماع، چگونه رفتار نماید. بایسته توجه است که تعریف مذکور محوریت را بر فرد قرار داده و در نتیجه سعی کرده با تمرکز بر این که موضوع فقه، فعل مکلف است، فقه را تعریف نماید.

ارزیابی

به نظر می‌رسد تعریف فوق از این حیث که مکلف را فردی محض تلقی نموده است، خالی از اشکال نباشد. زیرا فقه مرکب از مجموعه‌ای از احکام فردی و اجتماعی است. وقتی می‌گوییم: احکام فردی، هم عبادات و هم معاملات فردی را شامل می‌شود و وقتی می‌گوییم: احکام اجتماعی نیز عبادات و معاملات را دربرمی‌گیرد. بنابراین موضوع علم فقه نیز متفاوت خواهد بود؛ یعنی دیگر موضوع به فعل مکلف خلاصه نمی‌شود؛ بلکه موضوع اعم از فعل مکلف و جامعه خواهد بود.

البته باید توجه داشت که منظور از جامعه و اجتماع این نیست که وجودی خارجی همانند



فرد مکلف در عالم واقع و خارج با عنوان و نام اجتماع وجود دارد و خطاب شرعی به او تعلق می‌گیرد؛ بلکه مراد این است که در برخی تکالیف غرض شارع با امتثال یک یا چند مکلف خاص حاصل نمی‌شود؛ چنان که از برخی آیات قرآن این مطلب به خوبی قابل استنباط است. به عنوان نمونه در آیه ۹۶ سوره اعراف به این سنت الهی اشاره می‌شود که ایمان به خدا و عمل به دستورات الهی (تقوا) در صورتی که جمعی و از سوی عموم افراد جامعه باشد، اثرگذار خواهد بود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الثُّرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزکاری کرده بودند، برکت‌هایی از آسمان و زمین به روی ایشان می‌گشودیم؛ ولی تکذیب کردند، و ما نیز ایشان را به اعمالی که می‌کردند، مواخذه کردیم.

علاوه بر این سنخ آیات، ادله قرآنی و روایی امر به معروف و نهی از منکر نیز بیانگر آن است که تکالیف الهی منحصر به فرد نیست؛ زیرا اگر مخاطب تکلیف صرفاً فرد باشد و با امتثال او تکلیف ساقط شود، معنا ندارد که خداوند متعال او را موظف نماید که به انجام یا ترک تکلیف دیگران نیز حساسیت داشته باشد و علاوه بر خود دیگران را هم در مسیر صراط الهی قرار دهد؛ گو این که فرد به عنوان عضوی از اعضای جامعه، در تحقق جامعه ایمانی و دینی که بر اثر ایمان و تقوای جمعی به دست می‌آید، مسئول است؛ یعنی فرد از یک سو به عنوان مکلف فردی و مخاطب تکالیف الهی است و از سوی دیگر به عنوان عضوی از اعضای جامعه، مخاطب به تکالیف الهی خواهد بود.

برای تقریب به ذهن می‌توان به وجود واقعی (استقلالی) یا وجود تبعی و غیرمستقل اشاره کرد؛ به عنوان مثال اسم دارای وجود استقلالی است و حرف وجود غیرمستقل دارد؛ در عین حال هر دو دارای معنا و وجود هستند و ذیل عنوان کلی‌تر، یعنی کلمه قرار می‌گیرند. در بحث موضوع فقه نیز اگرچه موضوع، مکلف است، اما به دو مصداق فرد و جامعه تقسیم می‌شود. در هر دو صورت در مقام خارج این مکلف فردی است که باید تکلیف را محقق سازد؛ لکن گاهی به عنوان مکلف مستقل، مخاطب تکلیف واقع شده و باید آن را اتیان نماید و گاهی به عنوان عضوی از جامعه و کل باید تکلیف را محقق سازد.

۱-۳. تعریف امام خمینی علیه السلام

امام خمینی علیه السلام در کتاب الاجتهاد و التقليد، فقه را به قانونی که عهده‌دار امر دنیا و آخرت انسان و مسیری برای قرب به خداوند است، تعریف می‌کند: «هو قانون المعاش و المعاد و طریق



الوصول إلى قرب الرب بعد العلم بالمعارف» (امام خمینی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۲) این تعریف ضمن این که غایت فقه را هم مورد توجه قرار داده است، فقه را به عنوان قانون و باید و نبایدهایی - که پس از علم به معارف الهی متوجه مکلف می شود، معرفی می کند.

ارزیابی

تعریف فوق اگرچه غایت فقه را عام دانسته و آن را منحصر به آخرت یا دنیا نمی داند، اما از حیث مکلف و به تعبیر دقیق تر مخاطب این قانون به روشنی تبیین نشده است. مراجعه به سایر بیانات امام به عنوان قرینه منفصله بر این تعریف، نشان می دهد که در اندیشه امام مخاطب و مکلف به قانون الهی صرفاً فرد به صورت لا بشرط از جامعه نیست. به عبارت دیگر خطابات این قانون صرفاً متوجه فرد منهای جامعه و اجتماع نخواهد بود. لذا خصوصیت این قانون به گونه ای است که علاوه بر اصلاح فرد، اصلاح جامعه را نیز به دنبال دارد. شاهد بر این تفسیر ارتباط وثیق حکومت و فقه از منظر ایشان است: حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است... همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد (امام خمینی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۹ و ۲۹۰).

۱-۴. تعریف فقه از منظر آیت الله فاضل

تمرکز موضوع فقه بر فعل مکلف - چنان که در تعریف مشهور دیده می شود - ناقص به نظر می رسد و موضوع فقه اعم از فعل مکلف و فعل جامعه است. به عبارت دیگر در برخی از باید و نبایدهایی که از جانب شرع مقدس تشریح می شود، فرد مخاطب اصلی و مستقل خطاب است و در برخی موارد نیز جامعه مخاطب اصلی تکلیف است. مخاطب اصلی بودن جامعه بدین معناست که اثر و غایت تکلیف در صورتی محقق می شود که جامعه به انجام آن اقدام نماید، همانند تشکیل حکومت، حفظ نظام، اقامه و اجرای حدود. بنابراین فقه مجموعه ای از قوانین فردی و اجتماعی است. پس فقه یعنی آن علمی که احکامی را در مورد فرد یا در مورد اجتماع بیان می کند. با توجه به آنچه بیان شد، تعریف امام علیه السلام از فقه تقویت می شود، با این تفاوت که در تعریف ایشان متعلق و عمومیت قانون به فرد و اجتماع، به صراحت بیان نشده و از طریق قرائن منفصله به دست می آید.



۲. غایت فقه

۲-۱. غایت فقه از منظر مشهور فقها

همان‌طور که در تعریف امام خمینی علیه السلام از فقه بیان شد، غایت فقه اعم از سعادت دنیوی و اخروی است. البته این نوع نگرش اختصاصی به ایشان ندارد و مشهور و بلکه عموم فقیهان شیعه در تبیین غایت فقه، گستره آن را اعم از سعادت دنیوی و اخروی می‌دانند. بنابراین اگرچه برخی بزرگان عرصه فقاهاست همانند علامه حلی (۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵) شهید اول و محقق کرکی (۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶) غایت فقه را تأمین سعادت اخروی ذکر کرده‌اند، اما این به معنای آن نیست که از منظر این بزرگواران فقه را به تأمین سعادت دنیوی کاری نیست و برای سعادت دنیوی نسخه دیگری غیر از فقه پیشنهاد شود. شاهد بر این مدعا آن است که علامه از آنجا که منفعت دنیوی ارزش و اهمیتی اصلی در برابر منفعت اخروی فقه ندارد، آن را به عنوان منفعت و غایت فقه ذکر نمی‌کند: *ثُمَّ لَمَّا بَحَثْنَا عَنِ الْمَنَافِعِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَجَدْنَاهَا فِي الْحَقِيقَةِ غَيْرَ مَنَافِعٍ؛ بَلْ هِيَ دَفْعُ أَلَامٍ. فَإِنَّ كَانَتْ فِيهَا شَيْءٌ يَسْتَحِقُّ أَنْ يُطْلَقَ عَلَيْهِ اسْمُ التَّنْفَعِ فَهُوَ يَسِيرٌ جَدًّا وَ مِثْلَ هَذَا الْغَرَضِ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ غَايَةً فِي حُصُولِ هَذَا الْمَخْلُوقِ الشَّرِيفِ، خُصُوصًا مَعَ انْقِطَاعِهِ وَ شُوبِهِ بِالْأَلَامِ الْمُتَضَاعِفَةِ. فَلَا بَدَّ وَ أَنْ يَكُونَ الْغَرَضُ شَيْئًا آخَرَ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِالْمَنَافِعِ الْآخِرِيَّةِ.* (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵)

هم‌چنین شهید اول اگرچه در کتاب *ذکری الشیعه فی احکام الشریعه* (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۰) غایت فقه را منحصر در سعادت اخروی می‌داند، اما در قواعد خودش در بحث تقسیمات واجب، برخی از تکالیف واجب را نام می‌برد که غایت اصلی در آنها تأمین منافع یا سعادت دنیوی است. بنابراین اگر ایشان سخنی از منفعت و سعادت دنیوی به میان نیاورده، به این دلیل است که منفعت دنیوی در برابر منفعت و سعادت اخروی، ارزش و بهایی ندارد؛ لکن این بدان معنا نیست که فقه را با امور دنیوی و سعادت در آن غیرمرتبط بدانیم و سعادت دنیوی را در چیزی غیر از فقه و دین بجوئیم: *ثُمَّ يَنْقَسِمُ الْوَاجِبُ إِلَى قَسْمَيْنِ: ... الثَّانِي: مَا الْغَرَضُ الْأَهْمُ مِنْهُ تَكْمِيلُ النَّفْسِ وَ ارْتِفَاعُ الدَّرَجَةِ فِي الْمَعْرِفَةِ وَ الْإِقْبَالُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ اسْتِحْقَاقُ الرِّضَا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَوَابِعُهُ مِنَ الْمَنَافِعِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَ الْآخِرِيَّةِ كَالْتَعْظِيمِ فِي الدُّنْيَا وَ الثَّوَابِ فِي الْآخِرَةِ.* (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۹).

۲-۲. غایت فقه از منظر آیت الله فاضل

ذکر نکردن سعادت دنیوی، تلازمی با سکولاریسم و اعطای سیاست‌ورزی به عرف - در اندیشه



این بزرگان ندارد. اندک تأملی در باید و نبایدهای شرعی به وضوح نشان می‌دهد که گستره دخالت دین در رابطه فرد و خداوند متعال خلاصه نمی‌شود. چگونگی تعامل فرد و جامعه با فرد دیگری، فرد با جامعه خویش و فرد و جامعه با دیگر جوامع نیز باید تابع باید و نبایدهای شرعی باشد. بنابراین ذکر نکردن سعادت دنیوی به عنوان غایت فقه از این جهت است که چون افعال مکلفان در ظرف دنیایی به وقوع می‌پیوندند، بدون تردید آثار دنیوی دارد و حیات دنیوی انسان را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد. و از آنجا که حیات انسان منحصر به این جهان مادی نیست و این دنیا مقدمه برای حیات جاویدان است، تأثیر وضعی اعمالش حیات اخروی او را نیز در بر می‌گردد. به عبارت دیگر مقدمیت دنیا برای آخرت، نشان از آن دارد که منشأ و هدف اصلی در باید و نبایدهای الهی، تأمین سعادت اخروی است؛ لکن این بدان معنا نیست که می‌توان آثار دنیوی و اخروی اعمال مکلفان را از یکدیگر جدا کرد و آنها را غیر مرتبط با یکدیگر فرض نمود. بنابراین فقه نمی‌تواند به هیچ‌یک از دنیای فانی و دنیای باقی بی‌اعتنا باشد و اختصاص غایت فقه به سعادت اخروی، به معنا تک‌بعدی بودن آثار و لوازم افعال مکلفان نیست.

۳. تقسیمات فقه

۳-۱. تقسیم فقه از منظر فقهای پیشین

اولین تقسیم‌بندی فقه از سلار در مراسم است که فقه را به عبادات و معاملات تقسیم کرده است. (سلار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۸) این تقسیم از این جهت که در برخی از افعالی که مکلف انجام می‌دهد، قصد قربت معتبر است و در برخی دیگر معتبر نیست، درست است؛ اما این که حقیقت معامله چیست، از این تقسیم روشن نمی‌شود و مجمل است. ابوالصلاح حلبی فقه را به سه قسم عبادات، محرمات و احکام تقسیم کرده است. (ابوالصلاح طیبی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۰۹) به اعتقاد ابن‌براج، احکام فقه بر دو بخش است: یک بخش مورد ابتلای همیشگی است، مثل نماز، روزه و حج و بخشی دیگر مورد ابتلای همیشگی نیست. (ابن‌براج، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۸) محقق در شرائع تقسیمی از فقه ارائه نموده که بسیاری از فقها این تقسیم را تلقی به قبول کرده‌اند؛ ایشان فقه را به چهار قسم تقسیم کرده است: عبادات، عقود، ایقاعات و احکام. (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲؛ ج ۲، ص ۲ و ج ۳، ص ۲ و ۱۵۳). البته محقق وجه این تقسیم را ذکر نکرده؛ لکن شهید اول در کتاب القواعد و الفوائد وجه آن را ذکر کرده است. (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۱) تقسیم پنجم را شهید اول در القواعد و الفوائد در قاعده چهارم آورده و نتیجه می‌گیرد که



غرض تمام افعال خدا به بشر برمی‌گردد. تشریح نیز یکی از افعال خداست و غرض از آن یا رسیدن نفعی به مکلف و یا دور کردن ضرری از اوست؛ این نفع و ضرر یا اخروی است یا و دنیوی. (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰)

فیض کاشانی فقه را دو فن کرده است: یکی عبادات و سیاسات و دیگری عادات و معاملات. ایشان برای هر فن شش مفتاح ذکر کرده که در عبادات و سیاسات، مفتاح اول صلاة، نجاسات و طهارت، مفتاح دوم زکات، خمس و صدقات، مفتاح سوم صیام، اعتکاف و کفارات، مفتاح چهارم حج، عمره و زیارات، مفتاح پنجم نذر و عهد و مفتاح ششم حسبه، حدود، دفاع، قصاص و دیات است. طبق این تقسیم، عمده سیاسات در مفتاح ششم جای می‌گیرند. وی هم‌چنین خاتمه‌ای در جنائز و احکام وصیت آورده است. (فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹) نظیر این تقسیم را مرحوم عاملی در مفتاح الکرامه دارد. ایشان معتقد است که فقه چهار قسم است: عبادات، عادات، معاملات و سیاسات و سعی کرده با این تقسیم، بعضی از اشکالات وارد به تقسیم فیض را برطرف کند. (عاملی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲)

از میان معاصران، شهید صدر تقسیم‌بندی بدیعی از فقه ارائه نموده است. به اعتقاد ایشان فقه به چهار بخش تقسیم می‌شود: یک بخش عبادات است که شامل نماز، روزه، اعتکاف، حج، عمره و کفارات می‌شود، بخش دوم اموال است، بخش سوم مربوط به رفتار و آداب شخصی است و بخش چهارم مربوط به رفتار و آداب عمومی است. ایشان اموال را به اموال عمومی مثل خمس، زکات، انفال و خراج و اموال خصوصی یعنی اموالی که مالک یا مالکان معین دارند، تقسیم می‌کند. سلوک و آداب شخصی هم شامل امور خانوادگی، مباحث طلاق، نکاح، خلع و همه امور مربوط به تنظیم رفتار فردی و اجتماعی می‌شود و بحث اطعمه و اشربه، لباس، مسکن و حتی امر به معروف و نهی از منکر در این تقسیم جای می‌گیرد. هم‌چنین در قسم چهارم که آداب عمومی است، مسائل حکومت و شرایط حاکم و وظایف حاکم، مسئله قضاوت، جنگ، صلح، حدود و تعزیرات قرار دارد. (صدر، ۱۴۰۳ق، ص ۱۳۲-۱۳۴)

۲-۳. تقسیم فقه از منظر آیت‌الله فاضل

از منظر آیت‌الله فاضل لنکرانی مطرح کردن فعل مکلف به عنوان موضوع علم فقه، به دور از دقت است. توضیح مطلب آنکه همواره تلقی از فعل مکلف، مکلف فردی بوده است؛ حال آنکه این برداشت ناصواب است و بررسی خطابات شرعی نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، مخاطب شرع جامعه و اجتماع است. بنابراین باید موضوع فقه را اعم از مکلف فردی و اجتماعی بدانیم.



تعمیم موضوع فقه به مکلف فردی و اجتماعی، تقسیم فقه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. نمی‌توان موضوع فقه را اعم از فرد و جامعه دانست و از سوی دیگر در مقام تقسیم فقه، تقسیمات آن را بر محور مکلف فردی متمرکز نمود. نظر به این مطلب با عبور از تقسیمات مطرح شده، فقه به فرد و جامعه تقسیم می‌شود. البته هر یک از فرد و جامعه می‌توانند مقسم عبادت و معامله قرار بگیرند؛ اما باید توجه داشت که فرد و جامعه، قسیم یکدیگر و قسم برای مقسم کلان‌تر (فقه) هستند. پس به نظر آیت‌الله فاضل، فقه یا فقه فردی است و یا اجتماعی و فقه فردی یا عبادی است و یا غیرعبادی است و فقه غیرعبادی یا معاملات است و یا امور خانوادگی. فقه اجتماعی هم یا عبادی است و یا غیرعبادی و فقه اجتماعی عبادی مثل نماز جمعه است که اصلاً با کمتر از پنج نفر تشکیل نمی‌شود و شرایط خاصی دارد؛ مثل این‌که در خطبه‌ها چه باید گفت. (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۰، جلسه ۹)

۴. تعریف سیاست

نظر به برخی از اشکالات وارد بر تعاریف پیشین، آیت‌الله فاضل در صدد تعریف جامع‌تری از فقه سیاسی برآمده‌اند. از آنجا که در مطالب پیشین تفسیر و تعریف فقه و غایت آن مورد بحث قرار گرفت، در این مرحله از بحث و پیش از تعریف فقه سیاسی، واکاوی واژه «سیاست» را مورد توجه قرار خواهیم داد.

۴-۱. تعریف رایج از سیاست

در تفاسیر آکادمیک، سیاست را به اشتباه ترجمان واژه «politics» می‌دانند. بنابراین به جای این‌که به دنبال چیستی این واژه در متون فقهی و روایی باشند، به متون غربی و تفاسیری که از واژه politics شده است، مراجعه و نتایج به دست آمده را به عنوان معنای سیاست تلقی می‌نمایند. مهم‌ترین تعریف در میان متفکران سیاسی غرب از واژه politics، مبارزه برای قدرت و نفوذ، اعمال آن در جامعه است. (ن.ک: مک لین، ۱۳۸۱، ص ۳۶۱؛ پای ۱۳۸۰ش، ص ۲۸۰ به بعد و عالم، ۱۳۸۱ش، ص ۳۰) روشن است که این معنا، حاکی از خاستگاه غربی و سکولاریستی واژه سیاست می‌باشد. از منظر اسلامی تلاش برای کسب قدرت و ریاست‌طلبی به خودی خود، نه تنها امری موجه تلقی نمی‌شود، بلکه مذموم و ناپسند است. بر این اساس به اعتقاد آیت‌الله فاضل تفسیر رایج و آکادمیک از واژه سیاست دقیق نیست و با مبانی اسلامی سازگاری ندارد. در متون روایی و فقهی از یک سو تلاش برای کسب قدرت، امری مذموم و ناپسند شمرده



شده و از سوی دیگر سیاست به عنوان واژه‌ای مقدس و مثبت به کار رفته است، تا جایی که مرتبه جامع و کامل آن به معصومین علیهم‌السلام نسبت داده شده است؛ چنان که در زیارت جامعه کبیره خطاب به آن ذوات مقدسه می‌گوییم؛ «وَسَاسَةَ الْعِبَادَةِ» (شیخ صدوق، ۱۳۴۱ق، ج ۲، ص ۶۱۰) طبیعی است که در این صورت یکسان‌انگاری سیاست و تلاش برای کسب قدرت، ناصواب است و به تهاافت در متون دینی و فقهی منجر می‌شود.

توضیح سخن آنکه «سیاست» در لغت فارسی و عربی و اصطلاحی آن، هیچ‌گاه به معنای تلاش برای کسب قدرت نیامده است. به تعبیر ساده‌تر تلاش برای کسب قدرت به عنوان غایت و هدف در تعریف واژه سیاست مدنظر واقع نشده است. در فرهنگ دهخدا، واژه «سیاست» به معنای پاس داشتن ملک، حفاظت و نگهداری، حکم راندن بر رعیت، رعیت‌داری کردن، حکومت و ریاست و داوری آمده است. (دهخدا، ۱۳۵۱، ج ۸، ص ۱۲۲۲۵) در لغت عرب نیز «سیاست» مصدر از فعل «سَاسَ يَسُوسُ» است ابن اثیر در التّهایه آن را چنین تعریف می‌کند: «القیام علی الشیء بما یصلحه». سیاست عهده‌دار شدن امری بر اساس مصالح آن می‌باشد. (ابن اثیر جزری، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۱) به نظر می‌رسد تعریف ابن اثیر علاوه بر آنکه با معنای اصطلاحی قرابت بسیاری دارد، جامع معانی لغوی سیاست نیز می‌باشد.

۲-۴. تعریف سیاست در متون روایی

سیاست در متون روایی گاهی به معنای تعلیم و تربیت آمده است: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام يَقُولُ: وَيَحْسُنِ السِّيَاسَةَ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ؛ امیر المؤمنان علیه‌السلام پیوسته می‌فرمود: ادب نیک، از نیکو تربیت کردن به دست می‌آید.» گاهی نیز به معنای اداره و تدبیر خویشتن آمده است؛ چنان‌که امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ سَاسَ نَفْسَهُ أَذْرَكَ السِّيَاسَةَ؛ کسی که بتواند نفس خویش را مدیریت کند، سیاست‌مدار است.» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۳۱) در برخی موارد هم سیاست به معنای مدارا آمده است. امیر مؤمنان علیه‌السلام در کلامی این معنا از سیاست را مورد عنایت قرار داده است: «نِعْمَ السِّيَاسَةُ الرَّفْقُ؛ چه خوب سیاستی است مدارا کردن.» (همان).

امام خمینی علیه‌السلام سیاست را متفاوت از آنچه در علوم سیاسی وارداتی و آکادمیک مطرح است، تعریف می‌کند. به اعتقاد ایشان، سیاست هدایت جامعه در جهت مصالح دنیوی و اخروی است. این برداشت مورد استقبال برخی نویسندگان نیز واقع شده است و لذا سیاست را چنین تعریف نموده‌اند: «السیاسة استعلاج الخلق بارشادهم الی الطریق المنجی فی العاجل و الآجل؛



سیاست بهتر کردن (وضعیت) مردم از طریق راهنمایی آنها به سمت سعادت دنیا و آخرت است. (مرعشی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۴۵)

سیاست به عنوان مضاف‌الیه فقه یا وصف آن، با معنای دوم یعنی معنایی که در متون روایی آمده، سازگار است. اساساً تعریف سیاست به معنای رایج و تصور این که آن را می‌توان با مبانی و متون فقهی سازگار دانست، اشتباه است. سیاست به معنای رایج از منظر دینی مذموم است؛ حال آنکه سیاست و سیاست‌ورزی امری محسّن و پسندیده است. گفتنی است از جمع‌بندی تعاریف ذکر شده چنین به نظر می‌رسد که بهترین و جامع‌ترین معنا برای سیاست، عبارت از تدبیر و برنامه‌ریزی صحیح و اصولی است. لذا استعمال سیاست در سایر معانی از باب استعمال لفظ در یکی از مصادیق آن خواهد بود.

سیاست به حسب لغت، یعنی مدیریت و تدبیر (مَنْ سَاسَ نَفْسَهُ أَدْرَكَ السِّيَاسَةَ) (تیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۳۱) و «سَاسَةَ الْعِبَادِ»، (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۱۰) یعنی تدبیر امور مردم که ترتیب صحیحش در اختیار ائمه معصومین علیهم‌السلام است. بنابراین سیاست به معنای واقعی همان تدبیر است که اعم از تدبیر شخصی و جمعی و اجتماعی می‌باشد. در فقه سیاسی همین معنا یعنی تدبیر جمعی و اجتماعی مد نظر است. فقه سیاسی یعنی آنچه مربوط به شؤون اجتماعی بشر است.

۵. تعریف فقه سیاسی

«فقه سیاسی» را می‌توان در برابر دو نوع اصطلاح قرار داد: اگر آن را ترجمان «الفقه سیاسی» در نظر بگیریم، رابطه فقه و سیاست، موصوف و صفت است و اگر آن را ترجمان «فقه السیاسه» یا «فقه السیاسی» در نظر بگیریم، رابطه این دو مضاف و مضاف‌الیه خواهد بود. روشن است که تعریف فقه سیاسی بسته به نوع ترجمان ما متفاوت خواهد بود که متأسفانه در غالب تعاریفی که از فقه سیاسی ارائه شده، به این تمایز توجه نشده است.

اشاره شد که عنوان فقه سیاسی به عنوان بخشی از فقه یا به عنوان دانشی مستقل، قدمت تاریخی چندانی ندارد، حتی در فقه سنی که قرن‌ها حاکمان سنی در رأس امور جامعه اسلامی بودند. توجه استقلالی به فقه سیاسی مربوط به چند دهه اخیر است و عمده تعاریف ارائه شده از آن نیز به همین بازه زمانی باز می‌گردد. بنابراین سخن به گزافه نیست اگر بگوییم نمی‌توان یک تعریف را از میان تعاریف ارائه شده، تعریف رایج و مشهور تلقی کرد. با این حال، برخی از تعاریف مطرح به قرار زیر است:



۱-۵. فقه سیاسی، اجتهادی تخصصی

برخی فقه سیاسی را اجتهادی تخصصی دانسته‌اند که به شناخت احکام و موضوعات سیاسی و نظام سیاسی در قالب نظریه‌پردازی فقهی می‌پردازد. (نصرتی، ۱۳۹۳، ص ۳۷، گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین احمد مبلغی) بر اساس این تعریف، فقه سیاسی علم نیست و عمل یا صناعت خواهد بود. اگر از ناصوابی تفسیر فقه به اجتهاد و ابهام در مراد از اجتهاد تخصصی صرف‌نظر نماییم، در این تعریف موضوع‌شناسی نیز بخشی از فقه قلمداد شده است؛ اما همان‌طور که از تعریف مشهور در مورد فقه به دست می‌آید، گستره دخالت فقه و به تبع آن فقیه شناخت احکام است، نه موضوعات احکام. بنابراین بر خلاف عمده فقیهان که موضوع‌شناسی را شأن فقیه و مجتهد نمی‌دانند، بر اساس این تعریف، موضوع‌شناسی نیز بخشی از فقه سیاسی است و در نتیجه فقیه فقه سیاسی قبل از کشف حکم سیاسی باید بتواند موضوع حکم را نیز شخصاً مورد تحلیل و شناخت قرار دهد.

روشن است که بر اساس تعریف فوق، باید از وجود معیار و ملاکی برای تشخیص و کشف موضوع احکام بحث نماییم؛ یعنی باید روشن شود که آیا کشف موضوع احکام تابع نظر عرف خواهد بود یا فقیه حتی در موضوعات تخصصی نیز باید اجتهاد نماید و در نتیجه فهم شخصی او از موضوع ملاک خواهد بود. اساساً اینکه چرا موضوع‌شناسی از شئون اجتهاد در فقه سیاسی است، سؤالی است که بر اساس تفسیر مذکور باید مورد بحث قرار گیرد.

۲-۵. انشعاب فقه سیاسی از فقه

بر خلاف تعریف اول که با اضافه کردن موضوع‌شناسی به شأن فقه و فقیهان، نسبت فقه سیاسی با فقه را به تباین تفسیر نمود، در تعریف دوم، فقه سیاسی در متن فقه وجود دارد و به عنوان جزئی از آن تلقی می‌شود. لذا در این تعریف بخشی از فقه اصولاً سیاسی است؛ یعنی لازم است فصل‌بندی مجددی از فقه صورت گیرد و در تقسیم مباحث و ابواب فقهی، کتاب و بابی به فقه سیاسی اختصاص یابد. (همان، ص ۱۱۳، گفت‌وگو با آیت‌الله عمید زنجانی)

در این تعبیر صرفاً به این که فقه سیاسی بخشی از فقه است، اکتفا شده و تعریفی از آن ارائه نشده است. در واقع این تعبیر بیانگر آن است که فقه سیاسی علم مستقلی نیست؛ بلکه بخش نامعینی از فقه است. به عبارت دیگر این تعریف، تعریفی پیشینی از فقه سیاسی است؛ یعنی به گونه‌ای اذعان می‌کند که ما هنوز به مرحله تحقق و وجود خارجی فقه سیاسی نرسیده‌ایم و باید



آن را محقق سازیم.

علاوه بر مطلب پیش گفته، تعریف دوم از فقه سیاسی نشان نمی‌دهد که کدام بخش از فقه، سیاسی است و باید در قالب فصلی جدید ارائه شود. به بیان دیگر نشان داده نمی‌شود که معیار سیاسی بودن یک یا چند بخش از فقه کدام است و بر اساس کدام معیار می‌توان این مهم را تشخیص داد و اساساً در موضوعات و مسائل مشترک، کدام ترجیح دارد؛ به عنوان مثال اگر فرض کنیم مسئله صلاة خوف یا مسئله خمس زمین کافر از مسائل فقه سیاسی باشد، در این صورت ترجیح با کدام باب فقهی است؟ آیا باید مسئله صلاة خوف یا خمس زمین کافر از ذیل باب صلاة و خمس خارج شود و ذیل باب و فصل فقه سیاسی قرار بگیرد؟ اگر چنین است، به کدام معیار و دلیل؟

۳-۵. فقه سیاسی، مجموعه قواعد فقهی و حقوقی

تعریف سوم از فقه سیاسی عبارت است از مجموعه قواعد فقهی و حقوقی که به رفتار سیاسی دولت‌ها با یکدیگر و با مردم می‌پردازد، مانند حقوق اساسی و حقوق بین‌الملل. به تعبیر دیگر فقه سیاسی، مجموعه احکام و قوانین تکلیفی و حقوقی ناظر به امور عمومی یا امور خصوصی است که به نحوی با امور عمومی مرتبط‌اند و به تنظیم روابط سیاسی دولت‌ها با مردم و دولت‌ها با یکدیگر می‌پردازند. (همان، ص ۸۳، گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر خسروپناه)

بر اساس این تعریف، رابطه فقه و فقه سیاسی رابطه عام و خاص من وجه خواهد بود؛ به عنوان نمونه مباحثی چون شرایط حاکم اسلامی از ذیل مسائل فقه سیاسی خارج خواهد شد و در فقه مورد بحث قرار می‌گیرد؛ چنانکه علامه در تذکره شرایط حاکم را ذیل بحث بغات مورد توجه قرار داده است. هم‌چنین باید توجه داشت که تعریف فوق از این حیث که نمی‌تواند جامع مسائل فقه سیاسی باشد، مبتلا به ضعف است؛ زیرا مسائل فقه سیاسی صرفاً رفتار متقابل و دوطرفه نیست؛ بلکه مسائلی از قبیل مشروعیت، ساختار نظام سیاسی، قیام برای تشکیل حکومت اسلامی نیز از مسائل فقه سیاسی است که تعریف فوق شامل آنها نمی‌شود. به علاوه طبق این تعریف، مسئله تنظیم قواعد فقهی و حقوقی نیز از دایره فقه سیاسی خارج خواهد شد؛ گو این که تنظیم قواعد فقهی و حقوقی در دانشی دیگر صورت گرفته و پس از تجمیع، می‌توان آن را فقه سیاسی دانست. لذا جای طرح این سؤال خواهد بود که آن دانش کدام دانش است و چه نسبتی با فقه سیاسی دارد؟



۴-۵. فقه سیاسی، فقه سیاست داخلی

تعریف چهارم، فقه سیاسی را در نسبت فرد با جامعه و دولت می‌بیند. لذا فقه سیاسی دانشی خواهد بود که چگونگی ساماندهی یا حکم رفتار سیاسی انسان را در جامعه و دولت مشخص می‌کند. (ورعی، ۱۳۹۶، ص ۷)

این تعریف از فقه سیاسی نیز نمی‌تواند تعریفی جامع و کامل باشد؛ زیرا ساختار حکومت، قوانین مطرح در حکومت و روابط با دولت‌های رقیب را مورد توجه خویش قرار نمی‌دهد؛ حال آنکه مباحث یاد شده برخی از مسائل مطرح در فقه سیاسی است. بنابراین این تعریف صرفاً به بخش سیاست داخلی فقه سیاسی متمرکز شده و از فقه سیاست خارجی غفلت ورزیده است.

۵-۵. فقه سیاسی، دانش تدبیر و تبیین

فارغ از اشکالات یا ابهاماتی که در هر یک از تعاریف چهارگانه فوق به صورت خاص بیان شد، اشکال مشترک تعاریف پیشین آن است که مشخص نشده است که تعریف ارائه شده از کدام ترجمان وصفی یا اضافی فقه سیاسی است. تمایز فقه سیاسی با عنوان وصفی آن با فقه سیاسی با عنوان اضافی آن مورد عنایت طرفداران تعریف پنجم قرار گرفته است. بنابراین صاحبان تعریف پنجم تلاش نموده‌اند فقه سیاسی را در هر یک از دو گفتمان مذکور، به صورت جداگانه تعریف نمایند.

فقه سیاسی به صورت وصفی یعنی فقهی که تدبیر و اداره جامعه را برعهده می‌گیرد. لذا فقه سیاسی یعنی تدبیر زندگی مردم بر اساس گزاره‌های شرعی فقه سیاسی به صورت اضافی یعنی فقهی که عهده‌دار بیان مسائل سیاسی است مانند فقه القضاء یا فقه الدیات یا فقه هنر. وقتی که سخن از فقه هنر می‌گوییم، یعنی پدیده‌ای به نام هنر وجود دارد و ما می‌خواهیم احکام آن و نحوه استنباط آنها را استخراج کنیم. اگر بخواهیم اضافی بودن ترکیب فقه سیاسی به خوبی روشن شود باید بگوییم: فقه سیاست در مقابل فقه صلاة و سایر ابواب فقهی. (علیدوست، ۱۳۹۷، جلسه ۱)

۶-۵. تعریف فقه سیاسی از منظر آیت‌الله فاضل

در تعریف فقه سیاسی از منظر آیت‌الله فاضل به سه مؤلفه تعریف فقه، غایت و تقسیمات آن توجه شده است. به عبارت دیگر تعریف فقه سیاسی از منظر ایشان بی‌ارتباط با اتخاذ موضع در مورد سه مؤلفه پیش‌گفته نیست.



۱-۶-۵. فقه سیاسی در ترکیب وصفی

اشاره شد که از منظر آیت‌الله فاضل فقه به دو قسم اجتماعی و فردی تقسیم می‌شود. و فقه اجتماعی ارتباط وثیقی با فقه سیاسی خصوصاً در ترکیب وصفی‌اش دارد. در واقع می‌توان این انگاره را مطرح کرد که از منظر ایشان فقه سیاسی بخشی از فقه - طبق تعریف منتخب می‌باشد: فقه سیاسی یعنی آن بخش از فقه که موضوعش مکلف خاص نیست و مصلحت و مفسده‌اش مربوط به جامعه است. البته منافات ندارد که در پرتو مصالح اجتماعی، مصالحی هم به فرد برسد؛ ولی مالک و غرض اصلی‌اش مصلحت اجتماعی است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۰، جلسه ۵)

این سخن بدان معنا نیست که تکالیف فردی هیچ‌گاه حیث اجتماعی پیدا نخواهند کرد و در فردی بودن جزو ثابتات هستند؛ بلکه به اعتقاد ایشان شرایط مکان و زمان می‌تواند حکمی را که بر اساس حیث فردی استنباط شده است، در حیث اجتماعی به گونه‌ای دیگر استنباط کند: اصل این مطلب درست است که برخی از احکام اگر به نگاه اجتماعی و یا نگاه حکومتی دیده شود، حکمش تغییر می‌کند. من یک وقتی می‌گفتم: بیع فضولی به صورت شخصی مانعی ندارد؛ اما اگر در قانون یک کشوری بخواهد بیع فضولی صحیح باشد، اختلال نظام به وجود می‌آید؛ هر کسی هر روز اموال دیگری را می‌فروشد و نزاع‌ها به وجود می‌آید.

۲-۶-۵. فقه سیاسی در ترکیب اضافی

فقه سیاسی در ترکیب اضافی (فقه سیاسی) با همین عنوان در ترکیب وصفی‌اش (الفقه سیاسی) رابطه عام و خاص مطلق دارد؛ یعنی فقه سیاسی در ترکیب اضافی بخشی از فقه سیاسی در ترکیب وصفی خواهد بود:

فقه السیاسة جزئی از این فقه سیاسی است. فقه السیاسة یعنی احکام مربوط به حکومت، احکام مربوط به سیاست؛ مثلاً حکومت قوای ثلاثه دارد، حزب دارد، انتخابات دارد؛ احکام مربوط به اینها می‌شود فقه السیاسة و فقه السیاسة جزئی از فقه سیاسی ماست. (همان، جلسه ۶) بیان این نکته حائز اهمیت است که اگرچه فقه سیاسی در ترکیب اضافی بخشی از فقه سیاسی در ترکیب وصفی است، اما با فقه حکومتی یکسان است؛ (همان، جلسه ۵) چراکه موضوعات و مسائلی که در فقه سیاسی با ترکیب اضافی مطرح می‌شود، همان موضوعات و مسائلی است که در فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد. به بیان ساده‌تر عمده مباحث فقه سیاسی به معنای اضافی بر ساختار حکومت اسلامی متمرکز است و حقوق و وظایف مردم و حاکمان سیاسی در فقه سیاسی به معنای وصفی مورد بحث واقع می‌شود.



نتیجه

از منظر آیت‌الله فاضل دیدگاه‌های مطرح شده درباره تعریف فقه و تقسیمات آن، نیازمند اصلاح است. به اعتقاد ایشان لازم است فقه به گونه‌ای تعریف و تبیین شود که به روشنی نشان دهد موضوع آن منحصر به مکلف فردی نیست و مکلف اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد. این مهم در تقسیمات فقه نیز باید مورد عنایت فقه‌پژوهان قرار گیرد. ثمره این نوع نگرش به فقه، در تبیین و تعریف فقه سیاسی نمایان می‌شود؛ بدین معنا که فقه سیاسی در ترکیب وصفی بخشی از فقه خواهد بود.

نظر به مطلب پیش‌گفته، مشخصه تعریف فقه سیاسی از دیدگاه آیت‌الله فاضل این است که از یک سو، در ترکیب فقه سیاسی، واژگان فقه و سیاست به صورت جداگانه تعریف و تبیین می‌شود. و از سوی دیگر، فقه سیاسی در هر یک از دو ترکیب اضافی و وصفی آن مورد کنکاش و تحلیل قرار می‌گیرد. بنابراین ارائه تعریف جداگانه از فقه سیاسی در هر یک از دو تعبیر اضافی و وصفی باعث شده است تا تعریف ایشان هم‌چون بعضی از تعاریف ذکر شده، دچار خلط مفهومی نشود.



فهرست منابع

کتاب‌ها

۱. ابن اثیر جزری، محمد بن مبارک (بی‌تا). النهاية فی غریب الاثر. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. قم: جامعه مدرسین.
۳. ابن براج، عبدالعزیز (۱۴۰۳ق). المهذب. قم: جامعه مدرسین.
۴. بهبهانی، محمدباقر (۱۴۲۴ق). مصابیح الظلام. قم: مؤسسه وحید بهبهانی.
۵. _____ (۱۴۲۶ق). حاشیة الوافی. قم: مؤسسه وحید بهبهانی.
۶. پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰). بحران‌ها و توالی‌ها. (ترجمه: غلام‌رضا خواجه‌سروی). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد (۱۳۶۶). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم. (تصحیح: مصطفی درایتی) قم: دفتر تبلیغات.
۸. حلبی، ابوالصلاح (۱۴۰۳ق). الکافی فی الفقه. اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.
۹. حلّی (فاضل مقداد)، مقداد بن عبدالله سیوری (۱۴۰۳ق). نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.
۱۰. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع بحوث الاسلامیه.
۱۱. _____ (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل‌البتی علیهم السلام.
۱۲. حلّی (محقق حلّی)، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۳. خراسانی (آخوند خراسانی)، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسه آل‌البتی علیهم السلام.
۱۴. خمینی (امام خمینی)، سیدروح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام علیه السلام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۵. خمینی (امام خمینی)، سیدروح‌الله (۱۴۲۶ق). الاجتهاد و التقليد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۶. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۱). لغت‌نامه دهخدا. تهران: سیروس.
۱۷. سلار، حمزة بن عبدالعزیز (۱۴۰۴ق). المراسم العلویة و الاحکام النبویة. قم: منشورات الحرمین.
۱۸. صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۰۳ق). الفتاوی الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۹. عالم، عبد الرحمن (۱۳۸۱). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.
۲۰. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۹ق). ذکرى الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسه آل‌البتی علیهم السلام.
۲۱. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی‌تا). القواعد و الفوائد. قم: کتابفروشی مفید.
۲۲. عاملی، سیدجواد (بی‌تا). مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. فیض کاشانی، محمدمحسن (بی‌تا). مفاتیح الشرائع. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۴. کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل‌البتی علیهم السلام.



۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب العلمیه.
۲۶. مرعشی، سیدمحمدحسن (۱۴۲۷ق). دیدگاه‌های نو در حقوق. تهران: میزان.
۲۷. مک لین، ایان (۱۳۸۱). فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد. (ترجمه: حمید احمدی)، تهران: میزان.
۲۸. نصرتی، علی اصغر (۱۳۹۳). تمایزات فقه و فقه سیاسی. قم: پژوهشکده مطالعات اسلامی.
۲۹. ورعی، سیدجواد (۱۳۹۶). درسنامه فقه سیاسی. ۱۳۹۶، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

پایگاه‌های اینترنتی

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله شیخ محمدجواد فاضل لنکرانی (جستجو برای: فقه سیاسی)، تاریخ دستیابی:
<https://fazellankarani.com/persian/lessons/category/2243>؛ ۱۴۰۱/۴/۱۶
۲. پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله علیدوست (جستجو برای: فقه سیاسی)، تاریخ دستیابی: ۱۴۰۱/۴/۱۶
<https://a-alidost.ir/persian/lessons/22268>

